



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۴

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق حکمت

سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۴، ص ۷۹ تا ۸۷



نقد و بررسی شبهه ایدئالیسم و حل آن در فلسفه از منظر علامه طباطبائی

علی مطهری فر  دانش پژوه مقطع خارج حوزه علمی قم

Ali.motahhari.far26@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله

از مهم ترین مباحثی که در زمینه علم و ادراک و ارزش ادراکات از دیرباز مطرح بوده است، مسئله میزان اعتبار علوم و واقع نمایی آن‌ها بوده است. همیشه عده ای از علما بر این باور بوده اند که ادراکات انسان با واقعیت تطابق داشته است، ولی عده ای دیگر نیز بر طبل مخالفت با آن کوبیده اند. در این مقاله، ادله غالب قائلین به ایده آلیسم مطرح شده و به نمایندگی از مدافعین رئالیسم، نظرات مرحوم علامه طباطبائی مورد بررسی و بیان قرار گرفت. علاوه بر این مطلب نیز در ضمن اثبات حق بودن رئالیست، به این مبنای علامه که محل دفع این شبهه در کجای فلسفه است پرداخته و معلوم گردید که بهترین و تنها راه دفع شبهه، طریقی است که علامه در کتب خود طی کرده اند. در نهایت این نتیجه حاصل شد که ایدئالیسم تنها یک شبهه ذهنی ناشی از نداشتن پاسخ برای سؤالات شخص ایدئالیست است و خود او نیز در عین اینکه ادعای دیگری دارد، اما اعمال و شیوه تعامل با غیر خودش این را نشان می دهد که واقع گرا است. همچنین معلوم شد که فقط در یک موطن می توان دفع شبهه کرد و آن هم ابتدای فلسفه و اولین گام آن است.

واژگان کلیدی: ایدئالیسم - رئالیسم - فلسفه - علامه طباطبائی

مقدمه

همه انسان ها به صورت روزمره به انجام کارها و معاشرت با اطرافیان خود می پردازند. هرکسی از انجام کاری بیمناک، و به کار دیگری علاقه مند است. همه آنها در ذهن خود خاطرات تلخ یا شیرینی دارند که آزرده خاطر یا خوشنودشان می کند و همچنین در همان ذهن آینده ای را پیش بینی می کنند که گاهی زیبا و گاه بسیار ترسناک است. اما همه این ها تا زمانی تاثیر گذار است که شبهه ای تصورات ذهنی اش را برهم نزده باشد. از آن دست شبهاتی که یک ایدئالیست می تواند مطرح کند.

تقریباً از قرن ۶ ق.م این ویروس ذهنی روی زبان ها افتاد که از کجا معلوم واقعیتی ورای درک ما وجود داشته باشد و بعدها به صورت زیباتری بدین شکل از غرب به جهان مخابره شد که انسان توانایی ادراک کامل واقعیت، و درک آن به همان صورتی که هست را ندارد. و معنای همه این جملات فقط یک چیز بود. ادراکات انسان، دیگر قابل اعتماد نیست! از آن روز به بعد همه فلاسفه و کسانی که اعتقاد داشتند این سخنان بیهوده و دروغ است، در صدد برآمدن تا پاسخ محکمی به آن داده و اثبات کنند همان شیوه ای که مردم تا اکنون فکر کرده و ادراکاتشان را مطابق واقع می دانستند صحیح است و این ندانم گرایی ها فقط ناشی از اشکالات عده ایست که نتوانسته اند برای سوالات خود پاسخی پیدا کنند. در واقع نقطه تولد مسئله واقع گرایی یا به اصطلاح فلاسفه غرب، تقابل رئالیسم و ایدئالیسم در این برهه از تاریخ بود. در این زمینه مقالات بسیاری نوشته شده است که میتوان برای نمونه به «داستان یک قرن ایدئالیسم آلمانی» (اردبیلی، محمد مهدی، مجله نقد کتاب حکمت، شماره ۷ و ۸ ص ۱۵۵) و «معرفت شناسی رئالیستی اصول فلسفه و روش رئالیسم و چند دشواری مبنایی در آن» (امید، مسعود، مجله حکمت و فلسفه، شماره ۴ ص ۹) و «رئالیسم هستی شناسی و معرفت شناسی علامه طباطبائی» (عباسی، ولی الله، مجله ذهن، شماره ۱۴، ص ۲۴) و «سهروردی و مسئله رئالیسم» (ذهبی، سید عباس، مجله فلسفه تحلیلی، شماره ۲۱، ص ۱۹) اشاره کرد. اما تفاوت و تمایز نوشته حاضر با مقالات مرتبط این موضوع، در این است که اینجا به طور ویژه روی مبنای علامه طباطبائی و پاسخ ایشان در این زمینه تمرکز شده و نگارنده تلاش کرده است تا پاسخ متقن و مشخصی از مبنای ایشان به دست آورد. افزون بر اینکه توجه و اهتمام ویژه ای نیز بر جانمایی این بحث در فلسفه توسط علامه وجود داشته و مبنای خاص ایشان در مورد موطن دفع سفسطه که آن را بعنوان اولین گام فلسفه بیان می نمایند، مطرح شده است. اما برخلاف ایشان، بزرگانی همچون آیت الله جوادی و آیت الله مصباح محل دفع سفسطه را جایی غیر از ابتدای فلسفه می دانند که برای اثبات سخن علامه، ادله کافی نیز بیان شده است.

۱. مفهوم شناسی و پیشینه

سفسطه

سفسطه^۱ در لغت به معنای فریب، مغالطه و زبان بازی بوده (آریان پور، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۱۱۴) و اصطلاحاً بر کسانی اطلاق می شود که اعتقاد دارند هیچ واقعیت و حق ثابتی ورای ذهن انسان وجود نداشته و هرچه که هست با ادراک و

1. sophistry

اعتقاد او شکل می گیرد. برای مثال: فلان مسئله به خودی خود نه صحیح است و نه غلط. بلکه بستگی به این دارد که انسان آن را صحیح بداند یا خیر. و صحت و خطای او با علم انسان مشخص و معلوم خواهد شد. سوفیست در لغت یونان باستان به معنای دانشمند بود و این افراد چون در خیلی از علوم تبحر داشتند، بر آنها اطلاق «سوفیست» می شد. کلمه «سفسطه و سوفسطی» نیز معرب همین لغت می باشد. به این مسلک نیز «سوفیسم» گفته می شود. البته الان به هرکسی که این تفکر را داشته باشد (یعنی عدم پایبندی به هیچ اصل ثابت علمی) سوفیست می گویند. (همان منبع)

واقع گرایی یا رئالیسم

یکه تازی سفسطه در مجامع علمی خیلی به طول نینجامید و فلاسفه بزرگ به مخالفت با آن برخاستند. اولین کسی که در این راه به دفاع پرداخت و گفت حقایق ثابت، و رای درک انسان وجود دارد، «سقراط» بود. او که در سال ۴۷۰ تا ۳۹۹ قبل از میلاد می زیست، عقیده داشت که اگر انسان بتواند طریق تفکر را خوب طی کند، به حقیقت دست خواهد یافت. بعد از او شاگردش «افلاطون» که متولد ۴۲۷ و وفات یافته در ۳۴۷ قبل میلاد بود، راه او را ادامه داد. سالها بعد نیز شخصی از شاگردان با واسطه افلاطون به نام «ارسطو» در سال ۳۸۴ قبل میلاد متولد شد و تا سال ۳۲۲ قبل از میلاد این راه را ادامه داد. (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۲۴۸).

رئال^۱ در لغت به معنای حقیقی، موجود و واقعی است و رئالیست کسی است که اعتقاد دارد یک اصل ثابت و رای ادراکات انسانی وجود داشته که او می تواند به آن دست یابد. و مکتب رئالیسم یعنی اعتقاد به اینکه اشیاء مورد ادراک حواس، واقعا دارای وجود مستقلی می باشند. (آریان پور، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸۱۵)

ایدئالیسم

عده ای راه سومی را برگزیده و گفتند نه طریق سوفیست مورد قبول است که نفی واقعیت خارجی می کند، و نه طریق فیلسوف، که می گوید میتوان به آن واقعیت خارجی دسترسی داشت. ایدئالیسم^۲ مکتبی است که هرچند واقعیت و رای انسان را قبول دارد، اما نمی پذیرد که او می تواند به این واقعیت دست پیدا کرده و ادراکات او همواره در حاله ای از ابهام قرار دارد چون هیچ ضمانتی برای تطابق علم و معلوم خارجی اش وجود ندارد.

پیروان این مکتب تا چند قرن بعد از میلاد مسیح هم ادامه داشتند و مکان آنها نیز در یونان و منطقه اسکندریه بوده است. از قرن ۱۹ هجری نیز مسلک های فلسفی پدید آمدند و کم و بیش شبیه به این نظر را دارند که آنها نیز بخشی از مکتب «ایدئالیسم» به حساب می آیند. ایده یا آیدیا (idea) در لغت به معنای کمال، آرزو و مبتنی بر خیال بوده و ایدئالیسم نیز بر عقیده انکار وجود خارجی اشیاء، هم گرایی و اندیشه گرایی اطلاق می گردد. (آریان پور، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰۶۹).

1. real

2. idealism

شبهه اساسی که توسط پیروان این مکتب رواج پیدا کرده است، عبارت است از اینکه هیچ ضمانتی مبنی بر تطابق ادراکات انسان با واقعیت وجود ندارد و نمی توان یقیناً گفت این ادراک مطابق با واقع است. بلکه همیشه انسان باید در شک زندگی کند و ملتفت باشد که دانسته های او فاقد ارزش و اعتبار می باشند. و در ادامه به تشریح بیشتر آن پرداخته خواهد شد.

۲. اثبات و پیدایش ایدئالیسم

قائلین به ایدئالیسم بر اساس افکاری که داشتند نظریات این مکتب را یکی یکی به وجود آورده و برای هر کدام ادله ای مطرح نمودند. از جمله مهم ترین دلایل آن ها در این مجال مختصر ذکر خواهد شد و مورد بررسی قرار خواهد گرفت. فلذا مقدمتاً گفته می شود:

اولاً ذهن و خارج غیر هم بوده و هیچ ارتباطی میان آنها نیست. پس وقتی من می گویم به فلان شیء علم دارم، بمعنای این است که اکنون دو چیز وجود دارند: یکی علم من، و دیگری معلوم خارجی. که این دو نیز با هم دوئیت دارند. ثانیاً چون میان آنها بینونت و دوئیت برقرار است، لازم می آید یک شیء سوم که مشترک میان آنهاست، ضمانت نماید که ادراک ذهنی مطابقت دارد با واقع خارجی.

ثالثاً در عالم هیچ چیز بغیر از ذهن و خارج وجود ندارد. پس هرچه که هست، یا در خارج است و از ذهن بیرون، یا اینکه در ذهن بوده و در خارج نمی باشد.

رابعاً فرض محل بحث، اولین معلوم و ادراک انسان می باشد که قبل از آن هیچ ادراکی وجود نداشته است؛ پس نمی توان گفت ادراکی قبل از آن است و تطابق را با او می سنجیم.

باتوجه به مقدمات فوق، گفته می شود که چون هیچ ضمانتی برای ادعای تطابق میان ذهن و خارج نداریم، نمی توان گفت که انسان قادر است ادراک صحیح جازم مطابق واقع داشته باشد. در نتیجه قائل به ایده آلیسم می شویم به معنای اینکه انسان توانایی دستیابی قطعی و جازم را به واقع ندارد.

همانطور که مشاهده شد، این عده با توجه به مشکلاتی که با آن برخورد داشته اند، به این نتیجه رسیده اند که بهترین راه حل ممکن ایدئالیسم است و واقع گرایی نمی تواند پاسخ مناسبی برای این مشکلات داشته باشد. و این بدین معناست که خود آنها نیز ابتداءاً رئالیست بوده اند اما بخاطر مشکلاتی که عارض بر ذهن شان شده است، مکتب فعلی شان را ترجیح داده اند.

بر این اساس چند اعتقاد کلی میان این افراد شکل گرفت. اولین و مهم ترین آنها اعتقاد به بی اعتقادی بود. یعنی برای ایدئالیست هیچ اعتقادی محکم تر از بی اعتقادی نیست. زیرا در نظر آنها همه اتفاقات دارای دو بُعد حقیقت و واقعیت هستند. هرچیزی که انسان درک کند واقعیت دارد زیرا توسط او درک شده است. اما حقیقت ندارد چون معلوم نیست که این ادراک انسان مطابق با واقع بوده است یا خیر. فلذا نمی توان به هیچ پدیده ای اعتماد کرد و هیچ چیزی را به عنوان اینکه در خارج نیز همین گونه است پذیرفت. آنها برای اثبات گفته خود به حرکت تند دست مثال زده و

می‌گویند: شما وقتی دست خود را تند تند تکان می‌دهید، آنچه در نظر می‌آید این است که شما چند دست دارید که هر کدام از پس دیگری در حرکت اند. این مطلب که شما چند دست دارید واقعیت دارد چون آن را فهمیده و درک نموده اید. اما حقیقت ندارد زیرا شما فقط یک دست داشته و نمی‌توانید چند دست در یک دست داشته باشید. پس معلوم می‌شود سائر ادراکات انسان نیز به همین شکل بوده و دارای دو بعد حقیقت و واقعیت می‌باشند که نمی‌توان تشخیص داد این واقعیت دارای حقیقت نیز می‌باشد یا خیر؟

دومین مطلب مهمی که نتیجه این مکتب است، بی‌اعتقادی نسبتاً کامل به ماوراء طبیعت و خدا و خالق برای جهان می‌باشد. زیرا در نظر آن‌ها وقتی نمی‌توان به حواس ظاهری خود که محیط مرتبط و پیرامون را ادراک می‌کنند اعتماد کرد، پس چطور می‌توان برای قوای عاقله شانیت این را قائل شد که بتواند واقع را در مورد ماوراء طبیعتی دریابد که ما هیچ اطلاع حسی از آن نداریم؟ به عبارت دیگر وقتی آن چیزی که جلوی چشم ما است را نمی‌توانیم تکیه گاه و معتمد قرار دهیم، به طریق اولی نمی‌توان چیزی که از نظر غایب است را مورد توجه قرار داد. برای مثال: اگر به کارگری که جلوی شما کارش را درست انجام نمی‌دهد اعتماد نداشته باشید، و بدانید در حضور شما در وظیفه اش کوتاهی می‌کند، چطور می‌توانید کاری را به او بسپارید که خود در آنجا حضور نداشته و کارگر از نظر شما غایب است؟ زیرا کسی که به هنگام حضور شما مورد اعتماد نبود، به طریق اولی در زمان غیاب نیز مورد اعتماد نخواهد بود. همین کارگر نیز مثالی برای حواس مدرکه است که وقتی در عالم حضور و ماده که خود ایدئالیست حضور دارد، مورد اعتماد نیست، پس قطعاً در مورد ادراکات عالم غیب نیز به طریق اولی اطمینان بخش این افراد نخواهد بود.

۳. پاسخ علامه به ایدئالیسم

مرحوم علامه در مقام نقد ایدئالیسم و پاسخ به آن، مطالبی را بیان می‌نمایند که از چند جهت حائز اهمیت است. اولاً پاسخ این شبهه است و ثانیاً مکان اصلی دفع آن را معلوم می‌نمایند. از این روی پس از ذکر مقدمات ذیل، به پاسخ ایشان پرداخته خواهد شد:

اولاً فلسفه ام‌العلوم است و همه علوم متولد از او می‌باشند؛ چراکه جمیع علوم نظری، در نهایت باید به یک گزاره بدیهی منتهی شوند و ابده البدیهیات، موضوع و نقطه آغازین علم فلسفه می‌باشد. از روی چون موضوع این علم اولین گزاره ادراکی بشر است، فلسفه نیز خود اولین علم و مادر سائر علوم به حساب می‌آید.

ثانیاً گزاره‌های یک علم از موضوع یا همان نقطه شروع آن علم متولد می‌شوند و هر گزاره‌ای پذیرفته شود، یعنی همه گزاره‌های پیش از آن که در تولدش سهمیم بوده اند نیز پذیرفته شده است؛ و الاً اصلاً او به وجود نمی‌آمد. مثلاً: اگر می‌گویند حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب متولد شده است، یعنی قطعاً تولد پدران او پذیرفته ایم.

پس اگر مبدأ یک گزاره علمی مورد مناقشه باشد، و ما از خود آن گزاره برای اثبات مبدأش استفاده کنیم، در واقع مصادره به مطلوب است. زیرا وقتی مبدأ و اصل محل نزاع باشد، طبیعتاً فروعاتش نیز مورد مناقشه می‌باشند؛ اما شخص مستدل با پذیرفتن فرع، در واقع مفروض گرفته که اصل او صحیح است و استدلالش را در اثبات اصل بیان می‌کند. در

حالی که اصلاً همان نقطه شروع محل نزاع بود و حق نداشت آنرا صحیح تلقی کرده و مصادره به مطلوب نماید. با توجه به این مقدمات معلوم می شود که مرحوم علامه به این نکته توجه داشته اند که تنها راه دفع سفسطه این است که با همان نقطه شروع این کار را انجام داد. زیرا بغیر از آن هیچ گزاره علمی وجود ندارد که متکفل این کار شود. پس می بایست همان چیزی که ابده البدیهیات و نقطه آغازین فلسفه بود، خود او نیز دفع سفسطه و ایده آلیسم نماید. چراکه دیگر چیزی قبل از آن نداریم که بتواند عهده دار باشد، و امور بعدی او هم تا زمانی سفسطه و ایدئالیسم دفع نشوند، مورد اعتماد نخواهند بود زیرا بر پایه ای غیرقابل اطمینان بنا شده اند. پس نقطه شروع فلسفه مثل یک سکه دو رو است که یک روی آن ابده البدیهات، و روی دیگرش دافع سفسطه نوشته شده است و خودش مادر جمیع ادراکات های انسان می باشد. بعبارة آخری: مبارزه با سفسطه، گام اول فلسفه است.

در قدم بعدی برای اینکه بیان شود چگونه می توان با واقعیت شبهه ایده آلیست را از اساس باطل کرد، نیاز به بحثی مفصل است که اولین جزء آن، تحلیل منشاء اشکال خود ایده آلیست می باشد. یک سوفیست یا ایده آلیست، تا روزی که احدٌ من العقلاء بود و مثل تمام مردم عادی زندگی می کرد، به این که اشیاء واقعیت دارند و ما میتوانیم به آن واقعیت، ادراکِ مطابق با واقع داشته باشیم، باور داشته و حتی طبق آن عمل می کردند. او روزانه از خواب بیدار می شود، صبحانه می خورد، لباس می پوشد و ماشین خود را روشن کرده و آنرا به حرکت در می آورد. وی همچنین اگر ببیند ماشین دیگری در حال عبور است، برای جلوگیری از برخورد، توقف می کند.

او تا به اینجا، فقط یک چیز می بیند و آن هم واقع است. یعنی در هنگام رانندگی فقط می داند که خودش هست و آن واقعیت. که بغیر از آن دو هیچ چیز دیگری نبوده و خود را در محضر و در متن واقع مشاهده می نماید. و به همین دلیل در ضمیر ناخودآگاهش می گوید من بدون هیچ واسطه ای واقع را دیده و درک کرده ام؛ فلذا هیچ دوئیتی میان ادراک خود و واقع مشاهده نمی نماید و هیچ سؤالی مبنی بر اینکه: از کجا معلوم مطابقت دارند نیز مطرح نمی شود و نیازی به ضمانتِ تطابق مشاهده نخواهد کرد.

همین شخص، هرچند به واقعی بودن همه اتفاقات و موجودات پیرامونش علم داشته (چون هیچکس سوار ماشین خیالی نمی شود و برای ماشینی که نمی داند مطابق واقع است، توقف نمی کند و...) اما وقتی پشت میز فکر کردن می نشیند، به این نتیجه می رسد که انسان نمی تواند ادراکِ جزئی مطابق واقع داشته باشد. یعنی او در حالت عادی یک رئالیست واقعی است، اما زمانی که وارد وادی فکر می شود، به علت اشتباهی که در سیر تفکر مرتکب می گردد، سؤالِ ایده آلیسم برای او به وجود آمده و غبار شبهه را بر صفحه روشن این مفهوم بدیهی می نشاند.

او وقتی به وادی فکر می آید، از بالا و بعنوان سوم شخص، به خودش نگاه کرده و دستگاه ادراکی اش را نظارت می نماید. در این هنگام مشاهده می کند که دیگر در محضر واقع نیست و تاکنون فقط توهم داشته که بی واسطه به خارج دسترسی دارد. بلکه میان خارج و درک او، واسطه ای قرار دارد بنام صورتِ ذهنی که آن تصویر ذهن را به خارج رهنمود می سازد.

بعبارة آخری: به زعم او، دوئیتی میان تصور و آنچه در خارج هست، وجود دارد. و چون دوئیت و تغایر مطرح است،

پس مطابقت لازم، و برای احراز مطابقت محتاج ضامن هستیم؛ و بدلیل اینکه هیچ ضمانتی برای آن نداریم، ادراکات انسان بی اعتبار و پنداری می باشند. یعنی نقطه خطای او، تغایر و دویینی میان تصویر ذهن و عالم خارج بود. همین امر نیز سبب شد او به دنبال ضمانت باشد. البته عکس العمل او در مقابل دوئیت کار صحیحی بود و هرکسی تغایر را درک کند باید به دنبال ضمانت بگردد؛ اما نقطه ای در آن اشتباه رفتند، اصل دو دیدن صورت ذهنی و خارج بود.

اکنون پس از طی مقدمات، و روشن شدن آنچه در ذهن یک ایدئالیست می گذرد، نوبت به دفع این نظریه رسیده و با ذکر چند مقدمه می توان مطلوب را اثبات کرد. فلذا گفته می شود:

اولا کاشف یعنی کشف کننده؛ یعنی روشن کننده، یعنی معلوم کننده. اگر چیزی کاشف باشد، یعنی دارد دیگری را معلوم می نماید. و کاشف هیچ چیزی غیر از مکشوفش نیست؛ چراکه هویت او به اندازه ای است که از مکشوف خود روشن گری می کند پس نمیتواند چیزی غیر از مکشوفش باشد. فلذا آینه تمام نمای مکشوف خویش می باشد.

ثانیا نمیتوان کاشف را بدون مکشوف تصور کرد؛ زیرا در آنصورت اصلا کاشف از چیزی نیست و اگر کشف کنندگی نداشت، طبیعتا وجودش زیر سؤال می رود.

ثالثا هر جا کاشف باشد، قطعا مکشوف او نیز واقعیت دارد؛ چراکه نمی توان از عدم روشن گری کرد و چیزی که نیست را نشان داد. از طرفی هم اگر کاشف نتواند چیزی را نشان بدهد، معلوم می شود اصلا خودش هم نیست؛ چراکه کاشف بودن او به روشن گری اش بستگی دارد. فلذا اگر تصویری ذهنی کاشف از چیزی بود، معلوم می شود آن شیء قطعا واقعیت دارد.

رابعا کاشفیت یک مفهوم مشکک است و ممکن است مفهومی ۵ درصد کاشفیت داشته باشد و مفهوم دیگر ۱۰۰ درصد؛ به هر حال به هردو آنها کاشف اطلاق می شود و هردو شان واقعی بودن مکشوف خود را می رسانند. لکن اختلاف در میزان روشن گری آنهاست.

پس نمیتوان اشکال کرد که وجود یک صورت مبهم از شیء، اثبات کننده واقعیت او نیست.

خامسا واقعیت و هستی، منحصر در عالم خارج نبوده و دو موطن دارد؛ موطن خارج و غیر خارج (چون فعلا محل بحث ما نیست به اثبات، چپستی و تبیین موطن دوم نپرداخته و اجمالا آنرا موطن غیر خارج می نامیم). موطن خارج که معلوم است؛ اما موطن دوم نیز وجود دارد بدلیل اینکه ما بر خیلی از مفاهیم و تصوراتمان احکامی را حمل می کنیم در حالی که وجود خارجی ندارند؛ و از طرفی هم می دانیم که به معدوم مطلق نمی توان علم پیدا کرد یا آنرا موضوع حکم و مسئله ای قرار داد؛ پس معلوم می شود یک موطن دیگری وجود دارد که برخی از واقعیات در آن محقق و موجود شده اند.

در عین اینکه واقعیت دو موطن مختلف دارد، اما کاشف در روشن گری اش، هیچ صحبتی از آن دو موطن نداشته و فقط به مکشوف خود می پردازد. چراکه بیان شد کاشف، هیچ چیز اضافه ای بر مکشوف خود ندارد و ما حتی واقعیت داشتن مکشوف را نیز از دلیلی غیر از خود کاشف (یعنی دلیل: «چیزی که نیست را نمیتوان تبیین کرد») بدست آوردیم. از مقدمات فوق بر می آید که ادراکات انسان دو گام دارد؛ گام اول آن، کاشفیت مفاهیم و صور ذهنیه برای او می باشد. یعنی انسان در هر وادی که کسب علم می کند، اولین قدم ادراکی او این است که به مکشوف آن صورت ذهنی

اش علم پیدا می کند. زیرا خاصیت کاشف، روشن گری بوده و او هیچ چیزی غیر از مکشوف خود نمی باشد. مثلاً: ماشین! سیمرغ! پدر! و با شنیدن هریک از این کلمات، تصویر آنها در ذهن حاضر می شود و آن تصویر برای انسان چیزی را کشف و تداعی کرده و از واقعیتی خبر می دهند. یعنی برای انسان، یک ماشین با آن خصوصیتی که در ذهنش مانده است، تبیین می شود. یا پرنده ای افسانه ای با فلان ویژگی ها در ذهن او روشن گری می شود و همچنین پدر با خصوصیات خلقی و خلقی اش بر پرده ذهن نمایان می گردد.

در هر سه مورد، برای انسان به آن میزان که معلومات داشته روشن گری شده و او میداند که هر سه آنها به نحوی واقعیت داشته و نیستی و عدم نیستند؛ چرا که اگر این بود، هیچ ادراک و تصویری از آنها نمی داشت. و این کاشف نیز هیچ چیزی غیر از مکشوف خود نبوده و هر آنچه را بازتاب می کند، واقعیت است.

با این تفصیل، بدست می آید که هر صورت ذهنی ای که انسان دارد، حکایت گر یک واقعیت است و چون کاشف عین مکشوف است، میان او و واقعیت، (یعنی میان حاکی و محکی) دوئیتی که دال بر تغایر باشد وجود ندارد و هیچ احتمال عدم مطابقتی مطرح نمی گردد تا به تبع آن محتاج ضمانت تطابق بود. بعبارة صریحه: همه صور ذهنیه انسان بطور ۱۰۰ درصدی مطابق با واقع می باشند. و هیچ خطایی در آنها راه ندارد. و سؤال از چیستی ضمانت تطابق، اساساً بی مورد است.

با این تفسیر، شبهه ایده آلیسم برطرف گشته و معلوم می گردد که نقطه آغازین فلسفه، در عین اینکه ابده البدهیات است، دافع سفسطه و ایده آلیسم نیز می باشد. و ثبت المطلوب!

اما دومین قدمی که ذهن در وادی ادراک انجام میدهد، تطبیق آن واقعیت بر موطن صحیح خود می باشد. یعنی ذهن به دنبال این می گردد که بتواند حکم کند که این صورت ذهنی، متعلق به کدام موطن است!

در این کار برخلاف گام اول، دوئیت، تغایر و تباین وجود دارد و نمی توان گفت هر تصور ذهنی، نشان دهنده موطن خود نیز می باشد. بلکه موطن غیر از خود صورت ذهنی و مکشوفش بوده و تشخیص موطن به عهده ذهن می باشد. در این وادی، چون دوئیت هست، احتمال عدم تطابق و همچنین احتمال وجود خطا بالاست و ممکن است انسان چیزی را که متعلق به موطن خارج نیست را به آن نسبت دهد یا بالعکس عمل نماید.

پس ما نیز قائل به وجود چنین خطایی هستیم و اصلاً به همین دلیل بود که علم فلسفه خود را عهده دار سخن گفتن از واقعیت ها و مواطن آنها کرد تا از خطای در گام دوم ادراکات بشر نیز جلوگیری کرده و انسان با آسودگی به کسب علوم مختلف بپردازد و اطمینان داشته باشد که با میزان فلسفه، همه معلوماتش صحیح اند.

لکن فرق رئالیسم با ایده آلیسم این است که او گام اول ادراکات را متقن و صحیح می داند، و به همین علت یک میزان و معیار قابل اعتمادی دارد که ادراکات گام دوم را با آن سنجیده و از صحت آنها نیز اطمینان حاصل کند؛ اما ایده آلیسم چون بخاطر شبهه پیش آمده به ادراکات گام اول التفات ندارد، در نتیجه نمیتواند هیچ ابزاری برای اطمینان از صحت ادراکش پیدا کند و این می شود که برخی اعظم این مکتب، به پوچی و حیرت محض رسیده و خودکشی می کنند.

از توضیحاتی که داده شد (اینکه واقعیت برای همه بدیهی است) معلوم می شود که: آحاد بشریت، حتی سوفیست و ایده آلیست نیز فی الواقع رئالیست اند و با واقع زندگی می کنند؛ لکن شبهاتی که در ذهن آنها پدید آمده است، سبب شده تا از این ادراک فطری و اولی غافل شوند.

نتیجه گیری

با توجه به مباحث فوق، نتایج ذیل به دست می آید:

ایدئالیسم و سفسطه در اثر شبهات ذهنی پدید آمدند.

از مهم ترین اشکالات ایدئالیسم وجود خطاهای ذهنی، و لازم دانستن ضمانت تطابق بود و به همین علت نیز قائل شدند هیچ ضمانتی برای تطابق وجود ندارد و هیچ تطابقی نیز میان ذهن و خارج برقرار نیست.

مرحوم علامه از آن جهت که فلسفه علمی است که پیرامون واقعیت و موجود مطلق صحبت می کند، لازم دانستند که دفع سفسطه در اولین گام فلسفه صورت گیرد و در غیر اینصورت هیچ مجال دیگری برای این کار مناسب نیست.

شیوه دفع نیز بدین شکل است که هر مفهوم ذهنی بذاته کاشفیت دارد و اساساً کاشف بدون مکشوف معنی ندارد. از این روی هر مفهومی کاشف است و از این جهت که کشف می کند، مکشوفی دارد و به این دلیل مطابقت میان کاشف و مکشوف همیشه برقرار بوده و زوال پذیر نیست.

فهرست منابع

۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۲). نهاية الحکمة (تعلیقه: مسلم قلیپور). قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزههای علمیه.
۲. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۲). نهاية الحکمة (چاپ پنجم). قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزههای علمیه.
۳. مصباح، یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). تعلیقة على نهاية الحکمة. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۴. مصباح، یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). آموزش فلسفه (چاپ پانزدهم). تهران: نشر بینالملل.
۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). مجموعه آثار شهید مطهری (چاپ هفتم). قم: انتشارات صدرا.
۶. صدرالدین، شیرازی، محمد (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة (تعلیقه محققین؛ چاپ سوم). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. آریان پور، عباس، (۱۳۷۴)، collegiate dictionary (چاپ اول) تهران: نشر امیرکبیر.